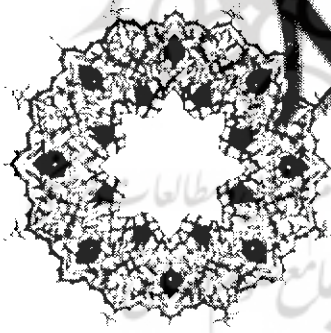




باب المعصومین سیرة معصومین



سیرة معصومین (علیہم السلام)

محمداقصر حسینی علایی



نام امام هفتم، موسی و القاب آن حضرت عبارت
 است از: **العبد الصالح، صالح، صابر، امین، باب الحوائج، نفس زکیه،**
زین المجتهدین، الوفی و الزاهر. آن حضرت
 از آن رو زاهر خوانده شده است که به وسیله اخلاق شریف و کرامتش،
 سابقه کاملش روشن می شود. و نیز آن حضرت را کاظم گفته اند؛
 زیرا خشم خود را حتی نسبت به دشمنان بسیار فرو می نشاند. به طوری که
 ابن اثیر نوشته است:
«ایشان احسان می کرد، با هر کس که به او بدی می کرد.»

اشاره

همواره او را نگه داری کردند تا به من رسید؛ به جهت کرامتی
 که خدا نسبت به من و حجت پس از من روا داشته بود.^۲

نار و القاب

نام امام هفتم، موسی و القاب آن حضرت عبارت است
 از: **العبد الصالح، صالح، صابر، امین، باب الحوائج،**
نفس زکیه، زین المجتهدین، الوفی و الزاهر. آن حضرت از
 آن رو زاهر خوانده شده است که به وسیله اخلاق شریف و
 کرامتش، سابقه کاملش روشن می شود^۲ و نیز آن حضرت را
 کاظم گفته اند؛ زیرا خشم خود را حتی نسبت به دشمنان
 بسیار فرو می نشاند. به طوری که ابن اثیر نوشته است:
«ایشان احسان می کرد، با هر کس که به او بدی می کرد.»^۳
 درباره علت ملقب شدن ایشان به باب الحوائج،
 محمد هاشم خراسانی در کتاب خود مطلب جالبی دارد که
 عیناً آورده می شود: «در عمدة الطالب است که مردم
 می گویند موسی بن جعفر (ع)، باب الحوائج الی الله است
 و من نفهمیدم معنی آن را تا آن که دیدم در کتاب منتظم که
 از تصنیفات ابو الفرج بن جوزی است، احدی طلب نمی کند
 از خداوند حاجتی را، پس قصد کند قبر حضرت موسی بن
 جعفر (ع) را، مگر آن که خداوند حاجت او را برمی آورد و
 من و غیر من چند مرتبه این را تجربه کرده ایم.»^۴

کنیه

کنیه آن حضرت ابوالحسن است. در عین حال برخی از
 ائمه هدی مکنی به ابوالحسن بودند، مانند علی بن
 ابی طالب، امام زین العابدین و امام رضا (ع). اما
 امیرالمؤمنین علی (ع) به ابوالحسن مطلق مکنی شده است.

سیره حیات بخش ائمه معصومین (ع) و اهل بیت پیامبر
 (صلی الله علیه و آله و سلم)، چشمه جوشان و زلال زندگی است که
 هیچ گاه از جوشش پاکي، زایش حیات و پالایش دل های بیمار و
 خسته فروکش نمی کند. سال های نه چندان دور، دستان بار سفر کرده
 ما، حجة الاسلام حسن اسدی، که روحش شاد باد. نهرها و
 جدول هایی از این سرچشمه به سوی تشنگان خاک نشین می کشید
 و آبیاری می کرد. با رفتن ایشان، گویی ورق این سرفصل نیز برگشت
 و مدت ها مجله را از آرایه خود محروم ساخت.
 و اینک دست تقدیر ورقی دیگر خورد تا دگر بار جو بیار سیره
 معصومین (ع)، به سوی تشنه لبان سرازیر شود. برای نویسنده
 محترم در پیمودن این راه فرخنده، از خداوند تقاضای توفیق داریم
 و بار دیگر شما خواننده عزیز را به مطالعه این اوراق که از برگ و
 بار سخنان و کردار امام کاظم (ع) زرین و رنگین شده است، دعوت
 می کنیم.

هفتمین ستاره فروزان و درخشان آسمان ولایت و
 امامت، سال ۱۲۸ هجری و در روز یکشنبه هفتم صفر به
 کره خاکی پا نهاد. هر چند عده ای سال ولادت او را ۱۲۹
 هجری دانسته اند،^۱ اما در روز و منطقه ولادت آن حضرت
 (ابواء؛ مابین مکه و مدینه)^۲ بین سیره نویسان گفت و گویی
 نیست.

والد گرامی امام موسی کاظم (ع)، حضرت جعفر بن
 محمد (ع) ششمین پیشوای شیعیان و والده ماجده ایشان
 حمیده که از کنیزان (ام ولد) پارسا و پاکدامن آن عصر به شمار
 می آمد، هستند. آن بانو به حمیده بربریه، یا اندلسیه و یا
 مصفاة شهرت داشته است.^۳

امام صادق (ع) همسر خود را این گونه توصیف می کند:
«حمیده از پلیدی ها پاک است، مانند شمش طلا. فرشتگان

در کتاب‌های حدیث هر جا که ابوالحسن اول گفته می‌شود، مقصود امام موسی کاظم (ع) است. امام رضا (ع) ابوالحسن ثانی و امام هادی (ع) ابوالحسن ثالث خوانده شده‌اند.^۹ امام موسی بن جعفر (ع) کنیه‌های دیگری نیز دارد که از آن جمله می‌توان به ابوالحسن ماضی، ابوایرهمیم و ابوعلی اشاره کرد.^{۱۱}

امام کاظم (ع) و خلفای معاصر

امام موسی کاظم (ع) تا سال ۱۴۸ هجری که پدر بزرگوارش حیات داشت و برای هدایت شیعیان اهتمام می‌ورزید، پیرو و مطیع والد گرامی‌اش بود و شخصیت علمی و تقوایی آن حضرت، شخصیت امام کاظم (ع) را تحت تأثیر و شعاع خود قرار داد. اما پس از شهادت امام صادق (ع)، ایشان به عنوان وصی و جانشین بر حق آن حضرت، رسالت پدر را ادامه داد و «دانشگاه جعفری» را پاس می‌داشت.

چنان که بعداً خواهد آمد، حرکت سیاسی و اقدام به موقع امام صادق (ع)، باعث شد که جان امام کاظم (ع) از خطر حتمی نجات پیدا کند و سلسله امامت دوام یابد. دوران زندگی امام از بدو تولد تا هنگام شهادت، با خلافت خلیفه مروان حمار [۱۳۲-۱۲۶]، سفاح (۱۳۷-۱۳۲) [۱۳۲]، منصور دوانیقی (۱۵۸-۱۳۷) [۱۳۷]، مهدی (۱۶۹-۱۵۸) [۱۵۸]، هادی [۱۷۰-۱۶۹] و هارون [۱۹۳-۱۷۰] عباسی هم‌زمان بود که دوران چهار خلیفه اخیر با امامت آن حضرت تقارن داشت.^{۱۱} دوران کودکی امام با اواخر حکومت مروانیان که از بقایای امویان محسوب می‌شوند و نیز با اوایل حکومت عباسیان همراه بود.

۱. منصور

منصور در دوران حکومت خود سخت‌ترین و شدیدترین سیاست‌ها را در قبال امام اتخاذ می‌کرد. به طوری که می‌توان گفت دوران حکومت وی، شدیدترین ممنوعیت‌ها و محدودیت‌ها را برای امام به دنبال داشت و شیعیان به شدت سرکوب می‌شدند^{۱۲} که وصیت‌نامه امام صادق (ع) به بهترین صورت این موضوع را بیان می‌کند.

وقتی محمدبن سلیمان (فرماندار مدینه)، به منصور خبر داد که امام صادق (ع) دار فانی را وداع گفته است، منصور وی را مأمور کرد تا جست‌وجو کند که امام شهید چه کسی را وصی خود قرار داده است و وی را بکشد. محمدبن سلیمان طی نامه‌ای به منصور نوشت: «جعفر بن محمد (ع) ۵ نفر را به نام‌های منصور دوانیقی، محمدبن سلیمان، عبدالله بن جعفر بن محمد، موسی بن جعفر و حمیده را وصی خود قرار داده است، کدام یک از آن‌ها را بکشم؟» منصور در مقابل این عمل امام، نتوانست نقشه شوم خود را عملی کند.^{۱۳}

البته این وصیت امام یک حرکت سیاسی بود؛ زیرا حضرت صادق (ع) قبلاً امام بعدی و جانشین واقعی خود، یعنی حضرت کاظم (ع) را به شیعیان خاص و خاندان علوی معرفی کرده بود. ولی از نقشه‌های شوم و خطرناک منصور آگاهی داشت، برای حفظ جان پیشوای هفتم چنین وصیتی کرده بود.

۲. مهدی

مهدی علاوه بر آن که به عیاشی و خوش‌گذرانی می‌پرداخت و از نصیحت‌های وزیر خود یعقوب بن داود گریزان بود، اما سیاست‌های پدر را در ارتباط با شیعیان پیش گرفت. با وجود آن که در ابتدا آمدنش برای مردم رفاه و امنیت را به دنبال داشت، اما اقدامات بعدی مهدی، نشان داد که هدف او خدمت نبوده، بلکه قصد دیگری داشته است.^{۱۴}

۳. هارون

دوران خلافت هادی، از نظر بی‌بند و باری و عیاشی خلیفه با پدرش، قابل مقایسه نبود؛ چه او جوانی ناپخته بود که حتی در زمان پدر، کارهای افراطی‌اش در این امر اعتراض او را که خود از خلفای عیاش بود، برمی‌انگیخت. هادی عباسی با قطع مواجب علویان از بیت‌المال، به سختگیری‌های مربوط به شیعیان افزود و حتی دستور داد آنان را در منطقه‌های گوناگون بازداشت و روانه «بغداد» کردند.^{۱۵}

۴. هارون

سختگیری هارون به امام کاظم (ع) هرچند نسبت به



خلفای پیشین کم تر بود، اما سیاست هارون در این بود که سعی کند خود را به پیامبر نسبت دهد و تا حد امکان با این وسیله بر دل ها حکومت کند. هرچند این سیاست در زمان خلفای پیشین وجود داشت، ولی در دوران خلافت هارون، شکل جدی تری به خود گرفت.

امام کاظم (ع) برای حمایت شیعیان در برابر خلفا به اقدامات ویژه ای دست می زد که از آن جمله می توان به تأسیس «شبهه مالی و فرهنگی» بین شیعیان اشاره کرد. در این موقع شیعیان به دربار مالیات نمی دادند، اما مخفیانه وجوهات را به امام می رساندند. هارون با آگاهی از این امر، خشمگین می شد و تلاش می کرد تا به قلب ها راهی پیدا کند.

نمونه ای از اصرار خلیفه بر اثبات نسبت خویشاوندی خود با پیامبر (ص) را مطالعه کنید:

روزی هارون نزد قبر مطهر پیامبر (ص) و در میان مردم با صدای بلند گفت: السلام علیک یا رسول الله، السلام علیک یا ابن عم! (درود بر تو ای پیامبر خدا، درود بر تو ای پسر عمو!)

هارون با این بیان خود، می کوشید تا خویشاوندی خود را با پیامبر به حضار گوشزد و به آن افتخار کند.

در این هنگام، امام کاظم (ع) فرمود: السلام علیک یا رسول الله، السلام علیک یا ایه! (درود بر تو ای پیامبر خدا! درود بر تو ای پدر!).

امام با این سخن، نسبت فرزندگی خود را به پیامبر گوشزد کرد که در مقایسه با پسرعمو بسیار نزدیک تر است. با بیان این سخن از سوی امام، هارون به شدت ناراحت شد.^{۱۶} و برای انکار پیامبرزادگی امام کاظم (ع)، یک روز به پیشوای هفتم گفت: «شما چگونه ادعا می کنید که فرزند پیامبر هستید، درحالی که فرزندان علی (ع) هستید؟ زیرا هرکس به جد پدری خود منسوب می شود نه جد مادری!»

امام کاظم (ع) در پاسخ وی آیه ای را قرائت کرد که خداوند ضمن آن می فرماید: «... و از نژاد ابراهیم، داود، سلیمان، ایوب و... و نیز زکریا، یحیی، عیسی و الیاس را که همگی از نیکان و شایستگانند، هدایت کردیم.»

آن گاه فرمود: «در این آیه، عیسی از فرزندان پیامبر بزرگ پیشین شمرده شده است، در صورتی که او پدر نداشت و تنها از طریق مادرش مریم، نسبت به پیامبران می رساند.

بنابراین طبق آیه، فرزندان دختری نیز فرزند پیامبر به شمار می آیند. ما نیز به واسطه مادرمان فاطمه، فرزند پیامبر محسوب می شویم.»^{۱۷}

هارون در برابر این استدلال متین، چاره ای جز سکوت نداشت.

در همین راستا در جریان دیگری که بسیار مهیج و جالب است، امام هفتم (ع) در پاسخ هارون می فرماید: «اگر پیامبر به خواستگاری دختر تو بیاید، آیا تو دختری را به او می دهی؟»

هارون با اشتیاق تمام گفت: «بله و ادامه داد به آن افتخار می کنم.»

امام فرمود: اما پیامبر نه به خواستگاری دختر من می آید و نه من دخترم را به او می دهم؛ زیرا دختر من از محارم آن حضرت است.»

هارون در برابر این استدلال گفت: «احسنت یا موسی.»^{۱۸}

حکومت و آرمان شهر امام کاظم (ع)

امام موسی بن جعفر (ع) به تشکیل حکومت دینی می اندیشید. اما چون زمینه را برای قیام مساعد نمی دید، برای کنار زدن بنی عباس و به خصوص هارون به اقدامی عملی دست نمی زد. چون می دانست در مقابله نظامی نتایج مطلوب به دست نمی آید، لذا به مبارزه منفی و روشنگری می پرداخت و در مقاطع گوناگون حق خود و آبی طاهرینش را در تصدی حکومت گوشزد می کرد. هارون هم به این مطلب اذعان داشت که اگر شیعیان بتوانند حکومت وی را سرنگون کنند، لحظه ای درنگ نخواهند کرد.

روزی امام هفتم (ع) در جواب هارون که گفته بود: «حاضر است فدک را به امام برگرداند»، فرمود: «در صورتی حاضرم فدک را تحویل بگیرم که آن را با تمام حدود و مرزهایش پس بدهی.»

هارون پرسید: «حدود و مرزهای آن کدام است؟» امام فرمود: «اگر حدود آن را بگویم، هرگز پس نخواهی داد.»

هارون اصرار کرد و سوگند خورد که این کار را انجام خواهد داد. امام حدود آن را چنین تعیین فرمود: حد اولش،

عدن؛ حد دومش، سمرقند؛ حد سومش، آفریقا؛ حد چهارم آن نیز منطقه های ارمنیه و بحر خزر است. «
 هارون که با شنیدن هریک از این حدود، تغییر رنگ می داد و به شدت ناراحت می شد، با شنیدن حدود چهارگانه نتوانست خود را کنترل کند و با خشم و ناراحتی گفت: «به این ترتیب، چیزی برای ما باقی نمی ماند.»
 امام فرمود: «می دانستم که نخواهی پذیرفت و به همین دلیل از گفتن آن امتناع داشتم.»^{۱۹}
 بنابراین امام فدک را نمادی از مجموع حق اهل بیت (ع) دانست. مصادره فدک توسط پیشینیان، به معنای مصادره حقوق غیرقابل انکار فرزندان پیامبر است که تشکیل حکومت دینی و زمینه سازی برای رشد استعدادهای دینی امت، یکی از آن هاست.

نقش امام یحیی در جنبش شیعیان

پیشوای هفتم شیعیان با اقدامات و محوریت خود توانست، شیعیان را گرد خود جمع کند تا آن ها، با وجود پراکندگی مکانی، راهبرد واحدی اتخاذ کنند و بتوانند ضمن حفظ دین خود، تفکر شیعی را گسترش دهند، در خفقان موجود، شبکه های اطلاع رسانی و مالی منسجمی را به وجود آورند و حتی تا دربار خلیفه نیز نفوذ خود را حفظ کنند.
 محوریت امام در این موارد بدین شرح است:
علی بن یقظین شیعه واقعی امام در دربار
 علی بن یقظین یکی از شاگردان برجسته و ممتاز پیشوای هفتم بود. شخصی پاک و گران قدر بود و در محضر امام هفتم، موقعیت ویژه ای داشت. او در جهان تشیع دارای احترام و ارزش فوق العاده است. این مقام خاص علی، نزد امام کاظم (ع) از این جنبه اهمیت دارد که پدر وی از طرفداران مهم عباسیان محسوب می شد.
 علی برخلاف پدرش که از طرف داران بنی عباس بود و اعتقادی به مسأله امامت نداشت، از شیعیان آگاه و استوار و بینش او بینش یک شیعه راستین بود. به طوری که مسأله انتظار، یعنی امید به ظهور حکومت حق و عدل که لازمه آن نفی مشروعیت حکومت ستمگر موجود است، پایگاه فکری او را تشکیل می داد.
 موضوع «مهدویت» و انتظار حکومت عدل امام

زمان (عج)، از جمله مباحثی بود که علی با پدرش طرح کرد. توجه به آن گفت و گو، اعتقاد علی را به امامان شیعه و به خصوص حضرت مهدی روشن می کند. متن این گفت و گو را از منبع مربوط به آن مطالعه کنید.^{۲۰}
 چنانچه خواهد آمد، در زمان امامت امام کاظم (ع) اغلب قیام های علوی با شکست ظاهری روبه رو شد. از این رو سیاست مبارزه مستقیم مسلحانه، کاری را از پیش نمی برد. پس باید از طریق دیگری موقعیت شیعیان حفظ و هدف های بلند امامان به نسل های بعدی منتقل می شد. نفوذ در دربار برای کارگشایی شیعیان و تأثیر غیرمستقیم بر کاهش ظلم و جنایت دربار نسبت به علویان، یکی از این راه ها محسوب می شد. علی بن یقظین در همین راستا اقدام کرد و تصمیم خود را با امام هفتم (ع) در میان گذاشت. امام به صورت مشروط با این تصمیم موافقت کرد و فرمود: «سه چیز را برای تو تضمین می کنم:

۱. هرگز با شمشیر (و به دست دشمن) کشته نشوی.
 ۲. هرگز تهیدست نگردی.
 ۳. هیچ وقت زندانی نشوی.
- و اما آنچه تو باید تضمین کنی، این است که هر وقت یکی از شیعیان ما به تو مراجعه کرد، هر کاری و نیازی داشته باشد، انجام بدهی و برای او عزت و احترام قائل شوی.»
 پسر یقظین پذیرفت و امام نیز شرایط یاد شده را تضمین کرد.^{۲۱}
 علی بن یقظین در مقابل فشارهای اقتصادی که از زمان منصور و تا دوران هارون نسبت به شیعیان و خودش وارد می شد، از هیچ کوششی برای حمایت و پشتیبانی از آنان دریغ نمی ورزید. مخصوصاً در تقویت بنیه مالی شیعیان و رساندن خمس اموال خود به پیشوای هفتم، تلاش فراوان داشت.^{۲۲} می دانیم که خمس در واقع پشتوانه مالی حکومت اسلامی است.
 پسر علی یقظین می گوید: «امام کاظم (ع) هر چیزی لازم داشت یا هر کار مهمی که پیش می آمد، به پدرم نامه می نوشت که فلان چیز را برای من خریداری کن یا فلان کار را انجام بده؛ ولی حتماً این کار را به وسیله هشام بن حکم انجام بده.»
 قید همکاری هشام، فقط در موارد مهم و حساس بود.^{۲۳}
 در مقابل، علی بن یقظین سالانه مبلغ ده تا بیست هزار

سال چهارم، شماره ۱۱

امام کاظم (ع) و قیام صاحب فسخ

حسین بن علی حسنی (مشهور به شهید فسخ) در زمان حکومت هادی عباسی قیام کرد. خروج او در مقابل ظلم و ستم های مضاعف خلیفه وقت، نسبت به شیعیان و علویان بود. یعقوبی می نویسد: «موسی هادی، خلیفه عباسی، طالبیان را جست و جو می کرد. او آنان را به شدت ترساند و حقوق و عطایای آنان را قطع کرد و به مناطق و نواحی مختلف نوشت که بر طالبیان سخت گیری کنند.»^{۲۷}

هادی عباسی در مدینه نیز شخصی را حاکم کرده بود که بر طالبیان خیلی سخت می گرفت و هر روز آنان را استنطاق می کرد. به دنبال اعتراض به این ستم ها، حسین بن علی حسنی خروج کرد و دستور داد، در اذان مدینه «حی علی خیر العمل» بگویند و از مردم براساس کتاب خدا و سنت پیامبر بیعت گرفت. آنان را به الرضا من آل محمد (رهبری شخص برگزیده ای از آل محمد (ص)) فراخواند. روش او مرضی امام کاظم (ع) بود. امام به او فرموده بود که تو کشته می شوی. بدین جهت زیدیان از اطراف او پراکنده شدند و او با کم تر از ۵۰۰ نفر، در مقابل سپاه عباسی به فرماندهی سلیمان بن ابی جعفر، ایستاد و عاقبت، در محلی میان مکه و مدینه به نام «فسخ»، با عده ای از یارانش به شهادت رسید.^{۲۸}

بیان امام کاظم (ع) و عکس العمل هادی عباسی در مورد شهید فسخ را بخوانید تا حمایت امام موی کاظم را از قیام فسخ

درهم به عده ای می داد تا به حج بروند.^{۲۴} این اقدام علی بن یقظین، با توجه به میزان فراوان پرداختی و عایدات محدود وی در هر سال، مورد توجه مرحوم شیخ بهایی قرار گرفت که وی در این زمینه تحلیل جالبی ارائه داده است:

«گمان می کنم امام کاظم (ع) اجازه تصرف در خراج و بیت المال مسلمانان را به علی بن یقظین داده بود و علی از این اموال، به عنوان اجرت حج به شیعیان می پرداخت، تا بهانه ای برای ایراد و اعتراض مخالفان نباشد.»^{۲۵}

این اقدام علی بن یقظین، موجب تقویت بنیه اقتصادی شیعیان و همچنین اعزام بزرگان آنان به حج و نیز معرفی و حفظ شیعه در میان فرقه های دیگر شد که در زمان امام موسی کاظم (ع) عملی درخور توجه بود. به همین خاطر، امام در حفظ علی بن یقظین بسیار کوشید و او را برای ماندن در دستگاه خلافت تشویق می کرد. او خطرات احتمالی را که متوجه علی بود، با علم امامت و درایت از وی دور می ساخت، تا موقعیت علی نسبت به امام آشکار نشود و برنامه های امام در ارتباط با شیعیان که از طریق علی انجام می گرفت، استمرار یابد. برنامه و روش علی بن یقظین در دربار مبتنی بر طریقه اهل سنت، و حفظ جامعه اهدایی خلیفه به علی در خانه وی و نقش کلیدی امام در این زمینه، مؤید مطالب یاد شده است که امام در مسیر هدف های خود انجام داد.^{۲۶}

امام موسی بن جعفر (ع) به تشکیل حکومت دینی می اندیشید. اما چون زمینه را برای قیام مساعد نمی دید، برای کنار زدن بنی عباس و به خصوص هارون به اقدامی عملی دست نمی زد. چون می دانست در مقابله نظامی نتایج مطلوب به دست نمی آید، لذا به مبارزه منفی و روشنگری می پرداخت و در مقاطع گوناگون حق خود و آباء طاهرینش را در تصدی حکومت گوشزد می کرد. هارون هم به این مطلب اذعان داشت که اگر شیعیان بتوانند حکومت وی را سرنگون کنند، لحظه ای درنگ نخواهند کرد.

دریابید و تاحدی مبارزات سیاسی امام با عباسیان برای شما روشن شود. امام کاظم (ع) فرمود: «گرچه تو شهید خواهی شد، ولی باز در جهاد و پیکار کوشا باش. این گروه مردمی پلید و بدکارند که اظهار ایمان می کنند، اما در باطن ایمان و اعتقادی ندارند. من در این راه اجر و پاداش شما را از خدای بزرگ می خواهم.»^{۲۹}

با توجه به این که هادی عباسی کاملاً می دانست، امام موسی کاظم (ع) از شهید فخر حمایت معنوی کرده است، بعد از شهادت شهید فخر خشمگین شد و گفت: «به خدا سوگند، حسین (صاحب فخر) به دستور موسی بن جعفر بر ضد من قیام و از او پیروی کرده است؛ زیرا امام و پیشوای این خاندان، کسی جز موسی بن جعفر نیست. خدا مرا بکشد اگر او را زنده بگذارم!»^{۳۰}

و شکایت عبدالله بن مصعب بن عبدالله بن زبیر و وهب بن وهب ابوالبختری، هارون، یحیی بن عبدالله محض را نزد مسرور زندانی کرد و بر او سخت گرفت تا در سال ۱۷۶ از دنیا رفت.

در باره نحوه سعایت و شکایت افراد یاد شده؛ سخنانی که بین یحیی و هارون الرشید رد و بدل شد؛ سرنوشت شوم عبدالله بن مصعب؛ همچنین کیفیت سپری کردن زندان توسط یحیی، مورخان به تفصیل سخن گفته اند.^{۳۱} آنچه که در قیام یحیی بن عبدالله محض اهمیت دارد، تأیید پنهانی قیام توسط امام کاظم (ع) و اجازه یحیی از آن حضرت است.

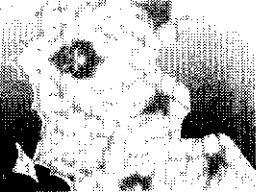
مبارزه آرام سیاسی امام کاظم (ع)

امام کاظم (ع) هر نوع همکاری با دستگاه ظلم پرور هارون الرشید، خلیفه عباسی را تحریم فرمود و هنگامی که طاغوت عباسی با نخوت و تکبر در مورد یکی از زیباترین کاخ هایش نظر امام را جویا شد، فرمود: «این خانه فاسقان است» و خدا در این باره می فرماید: «به زودی کسانی که به ناحق، در زمین کبر می ورزند، هرگاه آیات الهی را ببینند، ایمان نمی آورند و اگر راه و رشد و کمال را ببینند، آن را در پیش نمی گیرند. ولی هرگاه راه گمراهی را ببینند آن را طی می کنند. پس آنان را از مطالعه و درک آیات خود منصرف خواهیم کرد؛ زیرا آیات ما را تکذیب کرده اند و از آن غفلت

قیام یحیی بن عبدالله بن محسن

بعد از شهادت حسین صاحب فخر، یحیی بن عبدالله محض به «دیلیم» گریخت و مردم زیادی با او بیعت کردند. هارون به فضل بن یحیی برمکی نوشت که با تطمیع و تهدید شرعی یحیی را کم کن. فضل بن یحیی برمکی لشکری فراهم کرد و با تهدید و تشویق یحیی را به مدینه آورد. بعد از مدتی یحیی به بغداد نزد هارون رفت و هارون به او خلعت بخشید، اما مترصد فرصتی بود تا یحیی را بکشد. در نهایت، با سعایت

امام هفتم (ع) به شب زنده داری بسیار می پرداخت و در عبادت بسیار شهره بود. بر اطاعت از خداوند مواظبت فراوان می کرد. و در حال سجده و قیام، شب را به روز می آورد و با صدقه و روزه، روز را به پایان می رساند. به دلیل صبر و بردباری و عفو و گذشت از دیگران، به کاظم شهرت یافت و چون زیاد عبادت می کرد، به عبد صالح ملقب شد. مستجاب الدعوه بود و خلاصه این که امام موسی کاظم (ع) عابدترین افراد زمان خود به شمار می آمد



ورزیده‌اند.»

وقتی هارون پرسید: «این کاخ از آن کیست؟»

امام پاسخ داد: «این قصر برای شیعیان ماست که خدا آن را آفریده است، ولی دیگران با زور و قدرت، آن را تصاحب کرده‌اند.»

هارون پرسید: «اگر این قصر از آن شیعیان است، پس چرا صاحب‌خانه آن را باز نمی‌ستاند؟»

امام فرمود: «این خانه در حال عمران و آبادی از صاحب اصلی اش گرفته شده است و هر وقت بتواند آن را آباد سازد، پس خواهد گرفت.»^{۳۲}

خلاصه و نتیجه

افزایش شیعیان و سختگیری مضاعف خلفا بر آن‌ها، قطع ارتباط شیعیان با امام معصوم (ع) توسط خلفا در این زمان، کشته شدن سادات علوی به دستور هارون و به دست حمیدبن قحطبه و سرکوب قیام‌های انجام‌شده در زمان امام کاظم (ع)، اهمیت اقدامات و راهنمایی‌های ایشان را نشان می‌دهد.^{۳۳}

دکتر محمد کاظم خواجویان در کتاب خود تحلیل جالبی از موضوع دارد که برای اطلاع خوانندگان عیناً نقل می‌شود. با این نقل بررسی این بعد از زندگانی امام را خاتمه می‌دهیم: ... نخستین بخش این دوران (۱۴۸ - ۲۶۰ هـ)، با رهبری و امامت موسی بن جعفر امام هفتم شیعه آغاز می‌شود. امام موسی بن جعفر با منصور، مهدی، هادی و هارون الرشید معاصر بود. به جز ابتدای خلافت مهدی، در تمام این دوران، خلفا نسبت به مخالفان، به ویژه شیعیان ما با قدرت و خشونت رفتار می‌کردند؛ به خصوص در زمان هارون که فاصله جامع اسلام با خلیفه به شدت زیاد شده بود. خلیفه و اطرافیانش در دوران عیش و نوش داستان‌های هزار و یک شب، قرار داشتند و مردم در فقر و تنگدستی به سر می‌بردند. قیام‌ها نیز یکی پس از دیگری صورت می‌پذیرفتند و با خشونت و شدت فرونشانده می‌شدند. شورش‌ها از «خراسان» به بغداد، کشیده شدند. خلیفه رهبر شیعیان را سالیانی دراز بازداشت و زندانی کرد. امام گاهی در بصره و زمانی در بغداد و در زندان هولناک هارون زندگی را سپری کرد و به سال ۱۸۳ در زندان سندی بن شاهک به فرمان خلیفه

مسموم شد.

در این دوران، شیعیان حتی از تماس با امام خویش محروم بودند. و این امر حتی زمانی که امام در مدینه به سر می‌برد، آنان را می‌آزد. به نقل از شیخ مفید، پس از وفات امام صادق (ع)، منصور خلیفه عباسی، در مدینه به جست‌وجوی شیعیان و مراقب تماس آنان با امام موسی بن جعفر (ع) بود و دقیقاً رفتار رهبر شیعیان و طرف‌داران وی را زیر نظر داشت. از این رو، شیعیان در تقیه به سر می‌بردند و در وضعیتی دشوار به کمک یکدیگر می‌شتافتند. حتی با نفوذ در دربار خلفا از جمله هارون، از سختی و ناراحتی طرف‌داران امام می‌کاستند و در عین حال ارتباط خویش را با امام حفظ می‌کردند.

جعفر بن محمد بن اشعث شیعه و طرف‌دار امام هفتم بود و با چنین روشی توانست، به معلمی ولیعهد هارون، یعنی امین برسد. علی بن یقظین نیز در دربار هارون از نقشی مؤثر و نفوذی ویژه برخوردار بود. در عین حال، ارتباط خود را نیز با امام حفظ می‌کرد و از ایشان برای زندگی اعتقادی خود دستور می‌گرفت. همچنین از خشونت حاکمیت نسبت به شیعه، می‌کاست.

در این دوره، شمار شیعیان رو به فزونی بود و نفوذ آنان و امامشان، خواب را بر هارون حرام کرده بود؛ به طوری که هارون علت بازداشت و زندانی کردن امام را ترس از فتنه طرف‌داران وی عنوان می‌کند و می‌گوید: «... می‌ترسم فتنه‌ای بر پا کند که خون‌ها ریخته شود.»

به نوشته ابوالفرج اصفهانی، حسین بن علی معروف به صاحب فخ که رهبری قیام خونین را در اواخر خلافت هادی (۱۶۹ - ۱۷۰ هـ) به عهده داشت، مخفیانه با امام موسی بن جعفر (ع) در ارتباط بوده است. وی همچنین از تماس یحیی بن عبدالله علوی با امام هفتم و تأیید قیام او در «شمال ایران» و در زمان خلافت هارون، توسط امام خبر می‌دهد. ابوالفرج اصفهانی در این باره می‌نویسد: «... من از حسین بن علی و یحیی بن عبدالله شنیدم که می‌گفت: ما تا وقتی که با خاندان خود مشورت کردیم، به خروج و قیام دست نزدیم. حتی با موسی بن جعفر (ع) مشورت کردیم و او به ما دستور خروج و قیام را داد.»^{۳۴}

ابن علی امامی

همان طور که می دانیم، ضعف و سستی اواخر حکومت بنی امیه و آغاز حکومت بنی عباس، فرصت گرانبهایی را برای امام پنجم و ششم (ع) ایجاد کرد که به موجب آن، ابعاد گوناگون اسلام روشن و شاگردان مبرزی تربیت شدند که تأسیس دانشگاه «عظیم جعفری» و اهمیت آن، بر کسی پوشیده نیست.

پاس داشت این دانشگاه عظیم، اهمیت کم تری از تأسیس آن نداشت. با خلافت منصور، فعالیت های امام صادق (ع) به شدت کنترل شد. بررسی اوضاع و احوال نشان می داد که هرگونه اقدام و برنامه ای که حکومت دومین خلیفه عباسی از آغاز روی آن حساسیت نشان دهد، صلاح نیست. از این رو، امام کاظم برنامه علمی پدر را دنبال کرد. حوزه ای به وسعتی کوچک تر از دانشگاه جعفری تشکیل داد و به تربیت شاگردان بزرگ و رجال علم و فضیلت پرداخت. سید بن طاووس می نویسد: «گروه زیادی از یاران و شیعیان خاص امام کاظم (ع) و رجال خاندان هاشمی، در محضر آن حضرت گرد می آمدند و سخنان گهربار و پاسخ های آن حضرت به پرسش های حاضران را می نوشتند و هر حکمی که در مورد هر پیشامدی صادر می شد، ضبط می کردند.»^{۳۵}

سید امیرعلی می نویسد: «در سال ۱۴۸، امام جعفر صادق (ع) در شهر مدینه درگذشت. ولی خوشبختانه مکتب علمی او تعطیل نشد، بلکه به زهبری جانشین و فرزندش موسی کاظم (ع)، شکوفایی خود را حفظ کرد.»^{۳۶} دو روایت زیر، شعاعی از درخشش علم است که از منبع ژرف امام حکایت می کند. در یکی از آن ها، امام در دوران کودکی خود، حیرت ابوحنیفه را برمی انگیزد.

ابوحنیفه گوید: در زمان امام صادق (ع) به حج رفتم و چون وارد مدینه شدم، خود را به خانه امام رساندم. در دالان خانه، به انتظار اجازه نشسته بودم که کودکی تازه به راه افتاده، بیرون آمد. گفتم: «پسر! مرد غریب در شهر شما کجا می تواند قضای حاجت کند؟»

گفت: «امان بده.»

سپس تکیه به دیوار نشست و فرمود: «از کنار شهرها،

جای ریزش میوه ها، حریم مساجد، وسط جاده، اجتناب کن. پشت دیواری نهران شو و جامه را بالا زن. رو به قبله و پشت به قبله نشین و دیگر هرکجا خواهی بنشین. «اسمت سخنان کودک مرا به شگفت آورد، پرسیدم: «اسمت چیست؟»

فرمود: من موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالبم.»

گفتم: «پسر جان، گناه از ناحیه کیست؟ (از جانب خدا است یا بنده و خلاصه همان مسأله جبر و تفویض).»

فرمود: «گناه از سه حال بیرون نیست: یا از خداست که قطعاً از او نیست. پس پروردگار را نسزد بنده اش را بر کاری که نکرده است، عذاب کند. یا از خدا و بنده با هم است که این هم نیست. پس نباید شریک قوی تر بر ضعیف تر ظلم کند. یا از بنده است که هم از اوست. پس اگر خدا عفو فرماید، کرم و بخشش و اگر کیفر دهد، درخور گناه و جرم بنده است.»

ابوحنیفه گوید: «بدون ملاقات امام صادق (ع) بازگشتم و بدانچه شنیدم، اکتفا کردم.»

ابو احمد خراسانی به حضرت کاظم (ع) عرض کرد: «کفر قدیم است یا شرک؟»

فرمود: «کفر قدیمی تر است. نخستین کافر ابلیس بود که (طبق بیان قرآن) سرپیچی و تکبر کرد و از کافران بود. کفر یک چیز است، اما شرک خدا را اثبات می کند و دیگری را با او شریک می سازد.»^{۳۷}

صلوات اخلاقی

موسی بن جعفر (ع) نه تنها از نظر علمی تمام دانشمندان و رجال علمی آن روز را تحت الشعاع قرار داد، بلکه از نظر فضائل اخلاقی و صفات برجسته انسانی نیز زبانزد خاص و عام بود؛ تمام دانشمندانی که با زندگی پرافتخار آن حضرت آشنایی دارند، در برابر عظمت شخصیت اخلاقی وی، سر تعظیم فرود آورده اند.

ابن حجر هیثمی، دانشمند و محدث مشهور اهل تسنن، می نویسد: «موسی کاظم وارث علوم و دانش های پدر و دارای فضل و کمال او بود. وی در پرتو عفو و گذشت و بردباری فوق العاده ای که (در رفتار با مردم نادان) از خود



نشان داد، کاظم لقب یافت. در زمان او هیچ کس در معارف الهی و دانش و بخشش به پایه او نمی رسید. ^{۳۸}

امام (ع) از تربیت اخلاقی دیگران نیز غافل نبود و علاوه بر آن که خود به مکارم اخلاق اهتمام داشت، دیگران را هم به آن تشویق می کرد:

صدای ساز و آواز بلند بود. هرکس که از نزدیک آن خانه می گذشت، می توانست حدس بزند که درون خانه چه خبر است. بساط عشرت و میگساری پهن بود. کنیزک و خدمت کار درون خانه را جار و زده، خاکروبها را در دست گرفته، از خانه بیرون آمده بود تا آن ها را در کنار در بریزد. در همین لحظه مردی که آثار عبادت زیاد از چهره اش نمایان بود و پیشانی اش از سجده های طولانی حکایت می کرد، از آن جا می گذشت. از آن کنیزک پرسید: «صاحب این خانه بنده است یا آزاد؟»

گفت: «آزاد.»

فرمود: «معلوم است که آزاد است. اگر بنده می بود، پروای صاحب و مالک و خداوندگار خویش را می داشت و این بساط را پهن نمی کرد.»

رد و بدل شدن این سخنان بین کنیزک و آن مرد، موجب شد که کنیزک توقف زیادتری در بیرون خانه بکند. هنگامی که به خانه برگشت، از بابش پرسید: «چرا این قدر دیر آمدی؟»

کنیزک ماجرا را تعریف کرد و گفت: «مردی با چنین وضع و هیأت می گذشت و چنان پرسشی کرد و من نیز چنین پاسخی دادم.»

شنیدن این ماجرا او را چند لحظه در اندیشه فروبرد. مخصوصاً آن جمله: «اگر بنده می بود، از صاحب اختیار خود پروا می کرد.» مثل تیر بر قلبش نشست. بی اختیار از جا جست و به خود مهلت کفش پوشیدن نداد. با پای برهنه به دنبال گوینده سخن رفت. دوید تا خود را به صاحب سخن که جز امام هفتم حضرت موسی بن جعفر (ع) نبود، رساند. به دست آن حضرت به شرف توبه نائل شد و دیگر به افتخار آن روز که با پای برهنه به شرف توبه نائل آمده است، کفش به پا نکرد. او که تا آن روز به بشرین حارث بن عبدالرحمن مروزی معروف بود، از آن پس لقب الحافی، یعنی پابرهنه یافت و به بشر حافی معروف شد. تا زنده بود به پیمان خویش وفادار ماند و دیگر گرد گناه نگشت. تا آن روز در مسلک

اشراف زادگان و عیاشان بود و از آن به بعد، در مسلک مردان پرهیزکار و خداپرست درآمد. ^{۳۹}

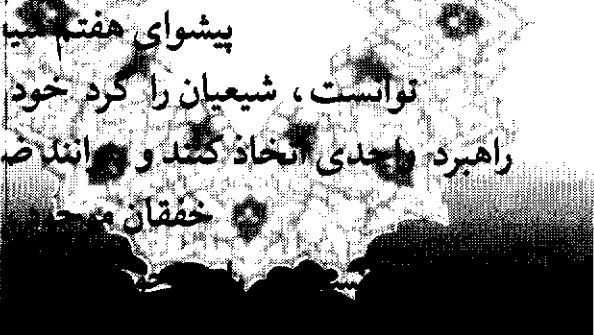
عبادت و تهذیب نفس امام (ع)

امام هفتم (ع) به شب زنده داری بسیار می پرداخت و در عبادت بسیار شهره بود. بر اطاعت از خداوند مواظبت فراوان می کرد. و در حال سجده و قیام، شب را به روز می آورد و با صدقه و روزه، روز را به پایان می رساند. به دلیل صبر و بردباری و عفو و گذشت از دیگران، کاظم شهرت یافت. چون زیاد عبادت می کرد، به عبد صالح ملقب شد. مستجاب الدعوه بود و خلاصه این که امام موسی کاظم (ع) عابدترین افراد زمان خود به شمار می آمد.

روایت شده است که برای ادای نوافل و نماز شب، شب ها برمی خاست و آن قدر نافله را ادامه می داد تا وقت نماز صبح می شد. چون نماز صبح را ادا می کرد تا طلوع آفتاب تعقیبات نماز را به جا می آورد و تا آن هنگام، مرتب در حال سجده بود و این دعا را بسیار می خواند که: «اللهم انی استلک الراحة عند الموت والعفو عند الحساب.»

و دعا های دیگر را نیز به این دعا ضمیمه می کرد. آن قدر از خوف خدا می گریست تا محاسنش از اشک چشمانش خیس می شد. ^{۴۰}

صدای تلاوت قرآن آن حضرت بسیار نیکو بود و قرآن را با اندوه می خواند و می فرمود من در روز، پنج هزار مرتبه استغفار می کنم. راوی می گوید که آن حضرت وارد «مسجد النبی» شد و بر سجده افتاد. از شب تا صبح در حال سجده این دعا را می خواند: «عظم القنب من صدق



فلیحسن العفو من عندک^{۲۱} با اعتراف مأمون درباره عبادت امام کاظم (ع)، این بُعد از زندگانی آن حضرت را به پایان می بریم:

«وارد شد بر پدرم، پیرمردی [امام موسی کاظم (ع)] که صورتش از بیداری شب و عبادت، زرد و متورم و رنجور و لاغر شده بود؛ مانند مشک پوسیده. کثرت سجده، صورت و بینی او را مجروح کرده بود.»^{۲۲}

بکار یا بهست خیره و بامک به بیگران

امام کاظم (ع) کار خود را به دیگران محول نمی کرد و کاریدی را برای خود افتخار می دانست.

روزی امام کاظم (ع) در زمینی که متعلق به شخص خودش بود، مشغول کار و اصلاح زمین بود. فعالیت زیاد، عرق امام را از تمام بدنش جاری کرد. علی بن ابی حمزه بطائنی، در این وقت رسید و عرض کرد: «قریانت گردم، چرا این کار را به عهده دیگران نمی گذاری؟»

فرمود: «چرا به عهده دیگران بگذارم؟ افراد از من بهتر، همواره از این کارها می کرده اند.»

پرسید: «مثلاً چه کسانی؟»

فرمود: «رسول خدا و امیرالمؤمنین و همه پدران و اجدادم. اساساً کار و فعالیت در زمین از سنت های پیغمبران و اوصیای آنان و بندگان شایسته خداوند است.»^{۲۳} از دسترنج خود به فقرا کمک می کرد و بسیار صدقه می داد. به طوری که مرحوم شیخ عباس قمی می نویسد: «از همه مردم صله و احسانش نسبت به اهل و ارحامش بیش تر بود و پرستاری می کرد فقرای مدینه را. شب ها که می شد،

ت و محوریت خود

آن ها، با وجود پراکندگی مکانی،

ن خود، تفکر شیعی را گسترش دهند، در



بر دوش می گرفت زنبیلی که در آن بود پول، آرد و خرما و می برد برایشان و فقراء نمی دانستند که این از چه جهت است. و آن بزرگوار کریم بود و هزار بنده آزاد کرد.»

و ابوالفرج گفته است که: «چون به آن جناب خبر می رسید که مردی پریشان و بدحال است، برای او صره دیناری می داد و همیان های آن جناب مابین دو دست تا سیصد دینار و صره های آن در بسیاری مال مثل بود.»^{۲۴}

ولایت تکوینی

کرامات و معجزات امام (ع) ناشی از ولایت تکوینی است که آن بزرگوار به فضل الهی دارا بوده است. این نوع از ولایت، بالاترین مراحل ولایت و مربوط به تصرفاتی است که در عالم طبیعت و پدیده های گوناگون آن و همچنین نفوس انسانی با نیروی فوق طبیعی و خدادادی صورت می گیرد. ابعاد ولایت تکوینی امامان، گوناگون است که صدور معجزات یکی از آن ابعاد است که در لسان متکلمان از آن ها به کرامت تعبیر می کنند. نمونه هایی از کرامات امام کاظم (ع) را در زیر می خوانیم:

۱. از علی بن مسیب همدانی نقل شده است:

«او را با حضرت موسی بن جعفر (ع) گرفتند و در بغداد در همان زندانی که امام (ع) را حبس کرده بودند، جای دادند. چون مدت طولانی از حبس ایشان گذشت، علی بن مسیب از دوری خانواده خود بسیار دل تنگ شد و اظهار ناراحتی کرد. امام (ع) بدو فرمود تا غسل کند. چون غسل کرد، فرمود چشم برهم بگذار. سپس فرمود چشم بگشا چون چشمان خود را گشود، خود را کنار قبر مقدس امام حسین (ع) یافت. پس با امام موسی کاظم (ع) نزد آن مرقد مقدس نماز گزارد و زیارت کرد. سپس امام (ع) فرمود چشمان خود را برهم بگذار و چون مجدداً به امر آن حضرت چشم گشود، خود را نزد قبر پیامبر اکرم (ص) در مدینه یافت. امام (ع) فرمود این قبر پیامبر (ص) است، پس به نزد خانواده خویش برو و تجدید دیدار کن و بعد بدین جا مراجعت نمای. چون رفت و برگشت، دوباره فرمود چشم برهم بگذار و سپس فرمود باز کن. چون گشود خود را با آن حضرت در زندان بغداد یافت.»

۲. ابن نافع تفلیسی گفت:

در موسم حج از دیارم بیرون آمدم و قصد زیارت موسی بن جعفر را کردم. وقتی به او نزدیک شدم و قصد کردم به او سلام کنم، رو به من کرد و فرمود: «ای نافع حجت! قبول باشد. خدا در مصیبت پدرت تو را اجر دهد که مسلماً در این ساعت روح او به سوی خدا قبض شده است. برگرد و تجهیزش کن.»

با این سخن متعجب شدم و درباره علت این موضوع با خود می اندیشیدم که فرمود: «ای ابن نافع! آیا ایمان نداری؟» پس به دیار خود بازگشتم و هنگامی که با همسایگانم که به صورت هایشان لطمه وارد کرده بودند، روبه رو شدم، پرسیدم: «چه شده است؟»

گفتند: «پدرت از دنیا فراغت جسته است.»

ابن نافع گفت: «نزد امام آمدم و از او درباره آنچه که بر

او پنهان است، پرسیدم.»

مرا دید و فرمود: «هیچ چیز بر ما پنهان نیست.»

سپس فرمود: «ای ابن نافع! اگر در آرزوهایت این چیز و آن چیز باشد، و از من درباره آن بپرسی، من جنب الله و کلمه باقی او و حجت بالغه حق تعالی هستم.»^{۲۵}

آگاهی به اخبار غیبی هم از ابعاد ولایت تکوینی امام کاظم (ع) است که ابن شهر آشوب در کتاب خود نمونه های فراوانی را از ابعاد گوناگون این ولایت آورده است.^{۲۶}

شهرت امام

هارون الرشید در سال ۱۷۹ به قصد انجام عمره مفرده، به مکه رفت و قبل از انجام عمره برای زیارت قبر پیامبر (ص) وارد مدینه شد. آغاز این سفر در رمضان ۱۷۹ بود و در شوال همان سال یعنی یک ماه بعد، امام موسی بن جعفر (ع) را برای انجام حج به همراه خود به مکه برد. در مسیر بازگشت از حج، امام را نزد عیسی بن جعفر بن ابی جعفر المنصور در «بصره» زندانی کرد و به روایتی مدت حبس آن حضرت یک سال طول کشید. عیسی بن جعفر به هارون نوشت که حضرت را به دیگری بسپارد و الا او را رها خواهیم کرد. و نوشت هر قدر خواستیم به او ایرادی بگیریم، نتوانستیم. پس هارون کسی را فرستاد که حضرت را از بصره به بغداد بردند و آن حضرت را به فضل بن ربیع تسلیم کردند. بعد از مدتی که

آن حضرت نزد فضل بن ربیع زندانی بود، به هارون خبر دادند که موسی بن جعفر (ع) نزد فضل بن ربیع در رفاه به سر می برد. بدین ترتیب حضرت از زندان فضل بیرون آورده شد و به زندان فضل بن یحیی بعد از آن به زندان سندی بن شاهک برده شد. هارون الرشید، عیسی بن جعفر را به قتل امام موسی کاظم (ع) تکلیف کرد، اما وی جرأت چنین کاری را در خود ندید. بعد از انتقال امام به زندان، فضل بن ربیع و فضل بن یحیی، مانند عیسی مکلف به این کار شدند، اما امتناع کردند. یحیی برمکی از این موضوع مطلع شد، خود را به هارون رساند و از طریق غیرمعارف به هارون اظهار داشت: «اگر پسر من فضل با تو مخالفت کرده است، من اطاعت تو می کنم و آنچه خواهی، به عمل می آورم.»

هارون گفت: «از تو و پسرت راضی شدم.»

یحیی وارد بغداد شد و پس از مدتی توقف در آن شهر،

سندی بن شاهک را طلبید و امر کرد آن حضرت را مسموم کند و چند خرمای زهرآلود به ابن شاهک داد تا آن را به امام بخوراند. ابن شاهک آن ها را نزد امام هفتم آورد و درباره آن رطب ها بسیار به نیکی سخن گفت. عده ای گفته اند که آن حضرت وقتی خرما را دید، ده دانه از آن خورد و به ابن شاهک گفت: «از آنچه فرستاده بودی، به اندازه ای که قصد تو را تأمین کند خوردم و به زیاده از آن نیازی نیست.»^{۲۷}

قبل از وفات آن حضرت، برخی از بزرگان شهر را خواند و امام موسی بن جعفر (ع) را نزد آنان حاضر کرد و به آنان گفت: «مردم می گویند که موسی بن جعفر در تنگی و شدت است. شما حال او را مشاهده کنید و گواه باشید که آزار و علتی ندارد و به او کار را تنگ نگرفته ایم.»

حضرت فرمود: «ای جماعت! گواه باشید، سه روز است که ایشان زهر به من داده اند و به ظاهر سالم هستم. لکن زهر در اندرون من جا کرده است و در آخر این روز سرخ خواهم شد؛ به سرخی شدید و فردا زرد خواهم شد؛ زردی شدید. روز سوم رنگم به سفیدی مایل می شود و به رحمت حق تعالی واصل خواهم شد.»

امام به سندی بن شاهک فرمود: «غلام من را بیاور تا متکفل امور دفن و کفن من باشد.»

ابن شاهک گفت: «اجازه بده تا از مال خود مراسم تجهیز تو را انجام دهم.»

امام (ع) ضمن رد آن پیشنهاد، فرمود: «ما اهل بیت،

مهر زنانمان، هزینه حج مان و کفن مردگانمان از مال پاکیزه ماست و کفن من نزد من حاضر است.^{۴۸}

بدین ترتیب، امام مورخ ۲۵ رجب ۱۸۳ در بغداد، به وسیله زهر مسموم شد و به شهادت رسید.^{۴۹} برخی روز شهادت را پنجم^{۵۰} و عده ای ششم ماه رجب^{۵۱} گفته اند. در «کافی» روز شهادت جمعه ثبت شده است.^{۵۲} در سال شهادت آن حضرت نیز اختلاف است (۱۸۶)^{۵۳}. بنابراین، مدت عمر پربرکت آن حضرت ۵۵ سال و ۵ ماه و ۱۸ روز و مدت امامت ۳۴ سال و ۹ ماه بود.

به هر حال، امام را به دستور خلیفه زهر خوراندند و به شهادت رساندند و برای پوشش عمل شنیع خود، امام را بر پل بغداد گذاشتند و از مردم خواستند که ببینند و گواهی دهند که امام به مرگ طبیعی از دنیا رفته است تا دربار متهم نشود. اما خداوند وسیله رسوایی آن ها را فراهم ساخت که اسناد مذکور در این مقاله از آن جمله اند.

حسن ختام این مقال را به سخنی از آن بزرگوار - که سلام خدا بر او و بر اجداد طاهرینش باد - اختصاص می دهیم: «إذا كان العجور أغلب من الحق لم يحل لأحد أن يظن بأحد خيراً حتى يعرف ذلك منه: زمانی که بیداد بر حق غالب شود، روا نیست هیچ کس به دیگری گمان نیک برد؛ تا وقتی که نیکی را در او بشناسد.»^{۵۴}

زیرنویس:

۱. درس به نقل از منتخب التواریخ، سیدهاشم خراسانی، ص ۴۷۲.
۲. الارشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۲۱۵.
۳. کشف الغمه، علی بن عیسیٰ اربیلی، ج ۲، ص ۲۱۷. و نیز: بحار الانوار. علامه مجلسی، ج ۴۸، ص ۱.
۴. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۶۶.
۵. اصول کافی، کلینی، ج ۱، ص ۴۷۷.
۶. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۲۳.
۷. کامل ابن اثیر، ج ۱۰، ص ۱۰۶.
۸. منتخب التواریخ، ص ۴۷۱.
۹. همان، ص ۴۷۰.
۱۰. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۲۳.
۱۱. مروج الذهب، مسعودی، ج ۲، ص ۳۶۷-۳۳۶.
۱۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۶۹-۳۶۱.
۱۳. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۲۰.
۱۴. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۹۳.
۱۵. مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۲۶.

۱۶. روضة الواعظین، محمدبن حسن فتال نیشابوری، ص ۲۱۵ و نیز: الاحتجاج: طبرسی، ج ۲، ص ۳۹۳.
۱۷. کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۵۲؛ تحف العقول، ص ۴۰۵.
۱۸. بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۸، ص ۱۲۷.
۱۹. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۲۰.
۲۰. کتاب الغیبه، ابی ابن زینب، نعمانی، ص ۲۹۵.
۲۱. رجال خوبی، ج ۱۲، ص ۲۳۱، ج ۱۴.
۲۲. الخرائج و الحرائج، قطب الدین راوندی، ص ۳۲۷، ج ۱.
۲۳. رجال کشی، ص ۳۶۹.
۲۴. رجال خوبی، ج ۱۲، ص ۲۳۲.
۲۵. تنقیح المقال، مامقانی، ج ۲، ص ۳۱۷، به نقل از سیره پیشوایان.
۲۶. الارشاد مفید، ج ۲، ص ۲۲۵، روضة الواعظین، ج ۱، ص ۲۱۳.
۲۷. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۰۶.
۲۸. برگرفته از تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۰۷.
۲۹. اصول کافی، کلینی، ج ۱، ص ۳۶۶.
۳۰. صبح الدعوات، سیدبن طاوس، ص ۲۱۸.
۳۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۶۳۴-۶۲۸.
۳۲. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۹.
۳۳. عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۱۰۸.
۳۴. تاریخ تشیع، ص ۸۵-۸۴.
۳۵. انوار البیبه، حاج شیخ عباس قمی، ص ۱۷۰، به نقل از سیره پیشوایان، ص ۴۱۵.
۳۶. مختصر تاریخ العرب، ص ۲۰۹، به نقل از سیره پیشوایان.
۳۷. تحف العقول، ابن شعبه بحرانی، ص ۳۰۳، ص ۲۴ و ۲۳.
۳۸. صواعق المحرقة، ص ۲۰۳، به نقل از سیره پیشوایان.
۳۹. داستان راستان، استاد مطهری، ج ۱، ص ۱۴۹.
۴۰. تهذیب الاحکام، ج ۲، ص ۳۰.
۴۱. دلائل الامامة، ص ۱۴۹.
۴۲. عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۸۷.
۴۳. داستان راستان، ج ۲، ص ۱۵۶.
۴۴. منتهی الامان، ص ۷۸۰.
۴۵. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، صص ۲۸۷.
۴۶. مدینه معجزات بیت، ج ۴، ص ۱۷۵-۵۹.
۴۷. منتهی الامال، ص ۸۱۸.
۴۸. ارشاد، ج ۲، ص ۲۴۴-۲۳۹.
۴۹. اصول کافی، کلینی، ج ۱، ص ۴۷۶.
۵۰. روضة الواعظین، ج ۱، ص ۲۲۱.
۵۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۷۶.
۵۲. روضة الواعظین، ج ۱، ص ۲۲۱.
۵۳. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۲۳.
۵۴. تحف العقول، ص ۳۰۲.